رهنما
آستان قدس رضوی
۷۹

علامه طبرسی در بیست قاب

حمزه‌علی شیخ نشاز



بسم الله الرحمن الرحیم

رهنما ۷۹ (علامه طبرسی در بیست قاب)

نویسنده:

حمزه علی شیخ تبار

ناشر چاپی:

انتشارات آستان قدس رضوی - به نشر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رهنما۷۹ (علامه طبرسی در بیست قاب)

مشخصات کتاب

سرشناسه : شیخ تبار، حمزه علی، ۱۳۶۲ -

عنوان و نام پدیدآور : علامه طبرسی در بیست قاب/نویسنده حمزه علی شیخ تبار؛ [به سفارش] آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی.

مشخصات نشر : مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۶۰ ص.؛ ۱۷×۱۱س م.

فروست : رهنما؛ ۷۹.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۴۳-۲۷-۷

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : طبرسی، فضل بن حسن،۴۶۸ - ۵۴۸ ق.-- سرگذشتنامه-- داستان

موضوع : داستان های فارسی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

شناسه افزوده : موسسه انتشاراتی قدس رضوی

رده بندی کنگره : PIR۸۱۳۰ /ی۳۴۷۲ع۸ ۱۳۹۱

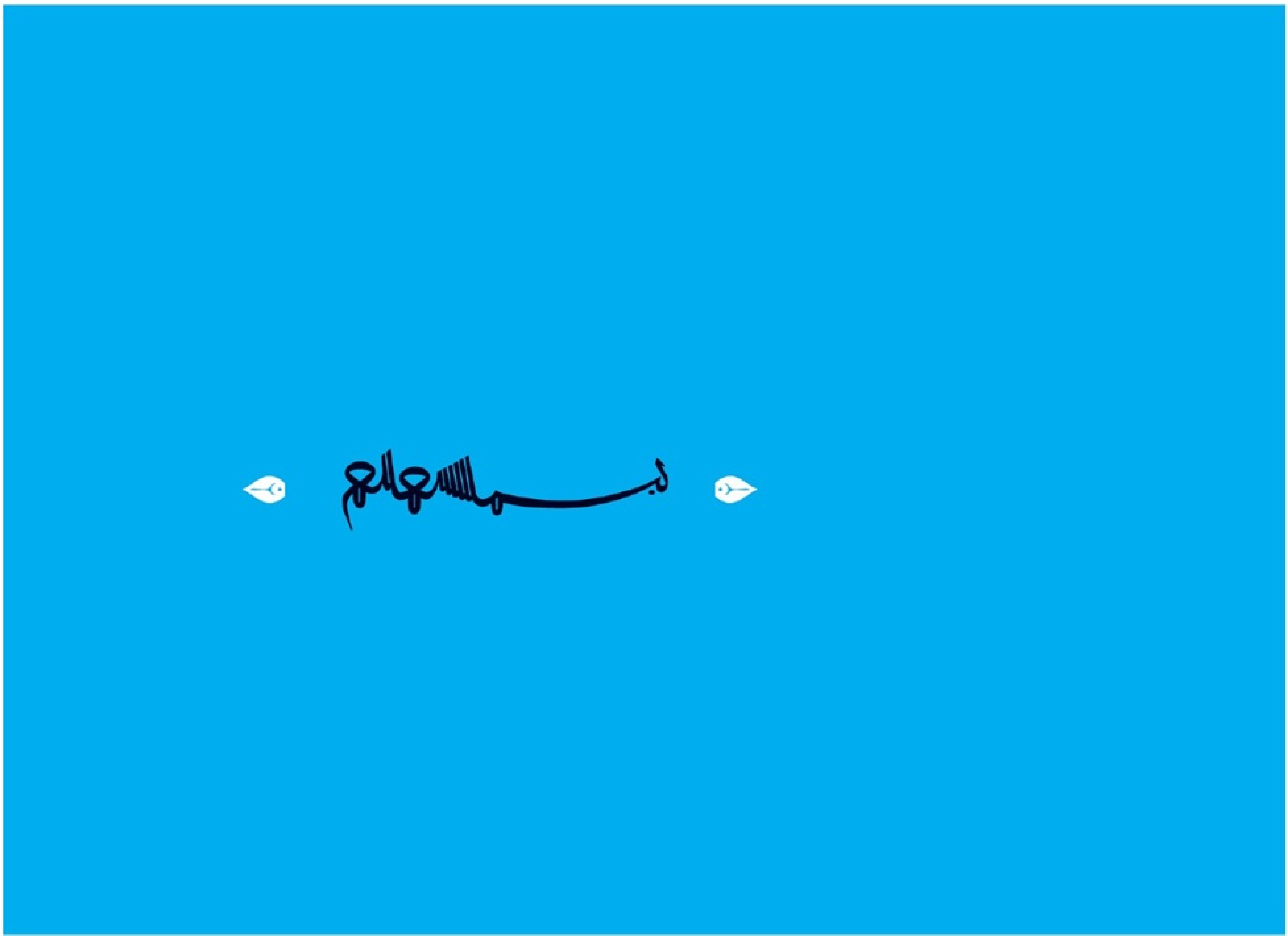
رده بندی دیویی : ۸فا۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۸۶۶۲۲

ص:۱

اشاره

تصویر



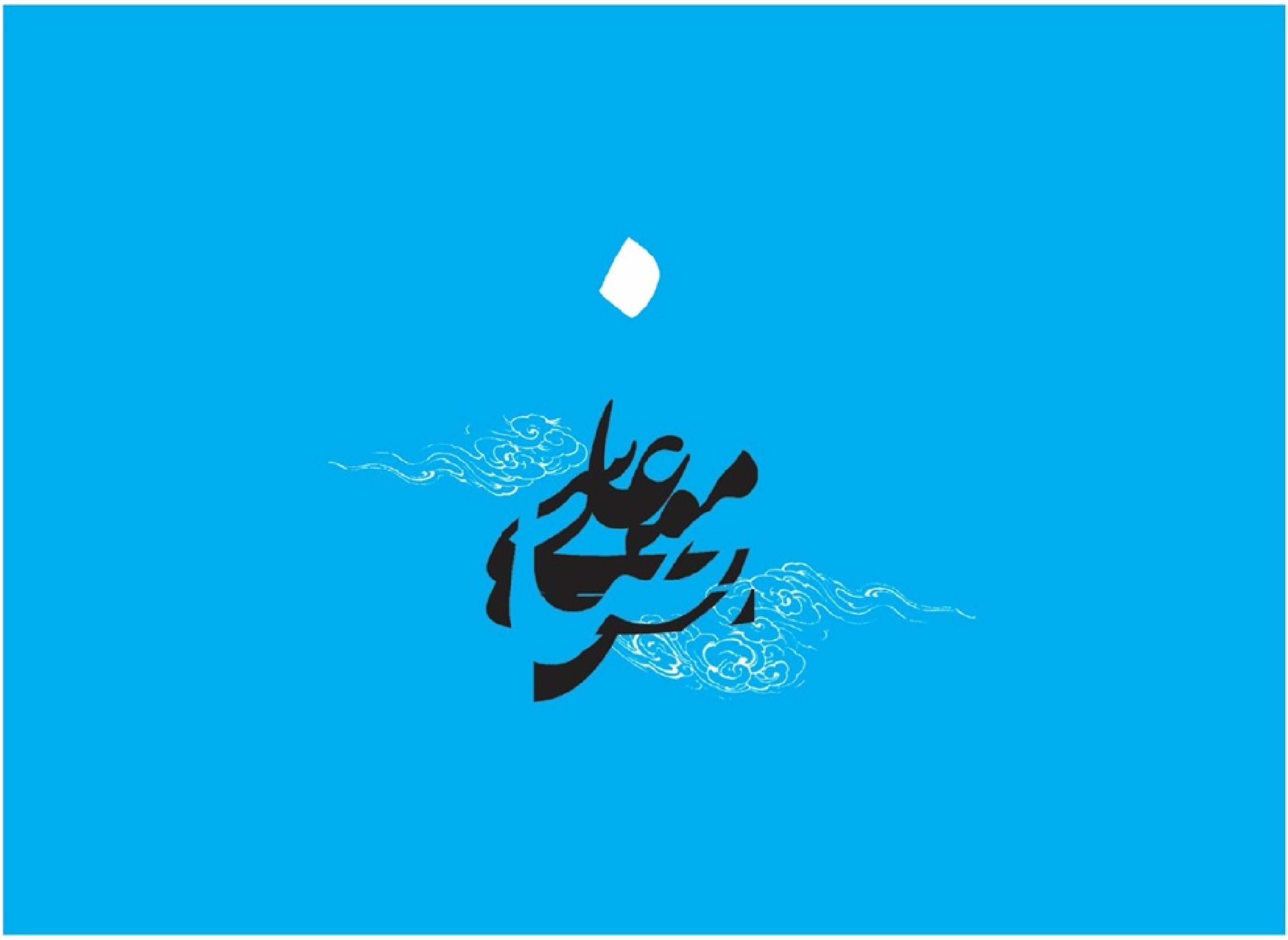
ص:۲

تصویر



پرسیدن برای یافتن راه، خود، ارزش است...
و هر فرهنگی که به پرسشگری بها دهد
و زیباترین، دقیق‌ترین و ساده‌ترین پاسخ‌ها را پیشِ رو بگذارد،
گسترش و دوام خود را تضمین کرده است.
مهم، انتخاب بهترین راه است...
و **رهنما** گامی است در این مسیر.
همگامِ ما باشید و با طرح دیدگاه‌های رنگارنگتان، یاری‌مان کنید.

تصویر



ص:۴۰

علامه طبرسی در بیست قاب

نام : ابوعلی فضل بن حسن، معروف به شیخ طبرسی

القاب : امین الاسلام، امین ا لدین

تولد : ۴۶۸ق

آثار مهم : ۱. تفسیر مجمع البیان؛ ۲. جوامع الجامع؛ ۳. اعلام الوری باعلام الهدی

وفات، محل دفن : ۵۴۸ق، ضلع شمال شرقی حرم مطهر و ابتدای خیابان طبرسی

تصویر



ص:۶

درآمد

سال ها پیش نامه ای برایمان آمده بود، ازطرف عزیزترین دوستمان. هر روز نامه را می خوانیم، می بوسیم، گاهی از شوق خواندنش اشک از چشمانمان بیرون می چکد، با جمله جمله اش زندگی می کنیم و همیشه دعایمان این است که کاش این نامه تا ابد همراهمان باشد.

هرچند این نامه برای همه مان زیبا و خواندنی است، خواندنش قشنگ تر و دلنشین تر می شود وقتی یکی بیاید و برایمان توضیحش دهد: آن که دوست را بشناسد، زیبایی کلامش را چشیده باشد و به ما هم بچشاند.

آن نامهٔ زیبا قرآن است که جلد خوش نقشش از کودکی چشم هایمان را نوازش می داد و سفرهٔ عیدمان را برکت می بخشید.

در این چند صفحه کنار سفرهٔ داستان زندگی یکی از همان هایی می نشینیم که این نامهٔ

ص:۷

حضرت دوست را برایمان معنا کرده است: مرحوم علامه طبرسی، از مفسران قرن ششم. تذکر این نکته، ضروری است که برخی صحنه پردازی های داستانی در این مجموعه، حاصل تخیّل نویسنده است که اطلاعات زندگی این عالِم عزیز را به شکل قصه درآورده است.

ص:۸

۱. هدیهٔ آسمانی

مادر لوح را جلوی پدر گذاشت: «این را استادِ فضل فرستاده.» لوح را روی زمین آرام سُر داد به سمت حسن.

چشم های حسن برق زد. لبخند زد: «این بچه چقدر زود یاد می گیرد. به این زودی به سورهٔ بیّنه رسید؟!» لوح را بوسید. همین طور لوح جلوی صورتش بود که یاد تولد فضل افتاد: همان موقع که صـفیه نفس زنان آمد توی اتاق و گفت: «آقاجان، خدا بهتون یه پسر داده.» یادش افتاد که فضل را هم نامِ پدربزرگش کرد(۱) و به خدا تقدیمش کرد. پدر همین طور با خاطراتش خوش می گذراند که مادر صدایش کرد:

- آقاحسن، بالاخره چه کار کنیم؟

ص:۹

۱- . محمدباقر پورامینی، پیشوای مفسران، ص ۲۰.

- آن هدیه ای که توی صندوقچه گذاشته ام، بده به حسن. بگو فردا بدهد به استادش.

فضل مثل هر روز رو به گنبد کرد. دست های کوچکش را روی سینه گذاشت و سرش را جلوی گنبد خم کرد. مثل همیشه زودتر از استاد سرِ کلاس بود. سورۀ بینه را برای استاد خواند و لوح را با هدیه، کنار استاد گذاشت. استاد پیشانی اش را بوسید.(1)

ص:۱۰

۱- . همان، ص ۴۲.

۲. نورچشمی

پـدر لِنگـهٔ نیمه باز درِ مـدرسه را هل داد. نفس عمیقی کشـید. چشم دواند دور حیاط مدرسه که فضل را پیدا کند. مثل همیشه، فضل داشت با رفقایش مباحثه می کرد. با صدای مدیر مدرسه، چشمش را از فضل برداشت: «خوش آمدی، شیخ حسن.»

شیخ حسن دست هایش را باز کرد. بعد از یکی دو جمله، صـحبت فضل شد. مدیر، با لبخندش، جواب شـیخ حسن را داد: «فضل در مدرسهٔ ما تک است. همه چیز را زود یاد می گیرد. صرف، نحو، بیان، بدیع... خلاصه دارد هر چیزی که به قرآن مربوط می شود، می آموزد.

شیخ خیالش راحت شد: «الحمدلله»(۱)

۱- . همان، ص ۴۳.

۳. سفر به عشق خدا

آرام آرام عصا می زنـد و وارد حرم می شود. زیارتنامه می خواهـد. سـر، بالا می کند: «آقای من، مولای من، فضل پیر شده و دوست دارد این روزهای آخر عمرش را پیش شما بگذراند. هیچ کس را به اندازهٔ شما دوست ندارم.»

شروع می کند از شـعرهایی که خودش برای اهل بیت گفته(۱) می خوانـد. اشک از دو گوشهٔ چشـمش می پرد بیرون و روی صورتش قِل می خورد: «اما چه کنم که وظیفه، چیز دیگری است. مردم سبزوار چنـدبار از من خواسـته اند که بروم آنجا. عزیز و یحیی که از فرزندان شـما و از سادات آل زباره هسـتند آمده اند و درخواست مردم را گفته اند. ظاهراً راه دیگری نیست. فقط آمدم که دست کمک به سوی شـما دراز کنم. یاری ام کنید.»(۲)

ص:۱۲

۱- . همان، ص ۵۱.

۲- . همان، ص ۵۹.

۴. شیخ، رونق سبزوار

امین الدین بین عزیز و یحیی ایستاده بود. عزیز نگاهی به صورت امین الدین کرد و توی دلش گفت: «سفیدی های محاسنش دارد از سیاهی ها جلو می زند.»

امین الـدین در مدرسـهٔ «دروازهٔ عراق» سبزوار قـدم می زد و عزیز و یحیی هم دنبال او می رفتنـد. عزیز، دل دل می کرد چیزی به شـیخ بگوید. خجالتش را قورت داد: «آقاجان، عرضی داشتم.»

«بگو، آقاعزیز.» شیخ با متانت همیشگی جواب داد.

عزیز دست هایش را به هم می مالیـد: «آقا، یادتان هست آن روز که من و یحیی ازطرف سادات زباره آمـدیم پیشـتان و گفتیم قـدمتان را روی چشم ما بگذارید و بیایید سبزوار؟»

- خوب حرفت را بزن، عزیز.

- آقاجان، همان روز می دانستم این طور می شود. کی فکر می کرد سبزوار چنین حوزه ای

ص:۱۳

پیدا کند که از همه جای ایران طلبه بیاید. همه اش به خاطر شما بود.

- همه اش لطف خدا بود، عزیز. ما همه وسیله ایم. الآن هم، فکر و ذکرم پیش درس و بحثِ این طلبه هاست. فقط می خواهم این ها به جایی برسند.

یحیی خودش را قاطی صحبتشان کرد: «می رسند آقا. با داشتن استادی مثل شما، حتماً می رسند.»

شیخ رفت طرف حوض وضو بگیرد.(1)

ص:۱۴

۱- . همان، ص ۶۳.

۵. از هر دری بپرس

درس تفسیر فضل تمام شد و شاگردان، پراکنده. فقط چندتایی دورِ فضل ماندند. سؤال می پرسیدند. کمی آن طرف تر، طلبه ای سرش را توی کاغذی کرده بود و بدجوری توی فکر بود. رفیقش به پشتش زد: «غرق نشوی، همشهری!»

جوانک سرش را بالا آورد: «یک مسئلهٔ ریاضی است. خیلی سخت است. دنبال کسی می گردم که در حساب و جبر، ماهر باشد.»

رفیقش کاغذ را از دستش گرفت: «خوب، چرا از استادمان شیخ امین الدین نپرسیدی؟»

ابروهای جوانک رفت بالا: «مگر استاد به جز تفسیر و فقه و اصول، در رشتهٔ دیگری هم وارد است؟»

- مگر نمی دانی؟ استاد واقعاً استاد است، حتی در جبر و مقابله و حساب. تا نرفته، برو سؤالت را بپرس.(۱)

ص:۱۵

۱- . همان، ص ۴۴.

تصویر



ص:۱۶

۶. چشم مردم

استاد ماژیک را برداشت و نوشت: «عصر طبرسی». رو به ماها کرد: «دربارهٔ زمان زندگی مرحوم طبرسی چیزی شنیدید؟»

باز هم حمید، بچهٔ درس خوان کلاس: «استاد، شنیدم ایشون در زمان حکومت سلجوقی ها زندگی می کردن.»

استاد انگار خوشش آمد: «خوب، می تونی از اوضاع آن زمان چیزی بگی؟» اما از سرخاراندن حمید و بقیه، فهمید که خبری نیست. خودش ادامه داد: «سلجوقی ها سنّی مذهب و خیلی متعصب بودند. به خاطر اکثریت بودن اهل سنت و تبلیغات حکومت توی ذهن ها، چهرهٔ خوبی از شیعه رایج نبود. برای همین، تقویت وحدت بین مسلمونا و پیدا کردن نقاط مشترک مهم ترین چیز بود. اگه به این مسئله توجه کنید، اهمیت کار مرحوم طبرسی معلوم می شه. چون دست روی قرآن گذاشته که بین همهٔ مسلمونا مشترکه. تازه، مرحوم طبرسی توی

تفسیرشون نظریات سنی ها رو مطرح کردن. این جوری، هم اختلافات کمتر می شه و هم شیعه بهتر معرفی می شه.»

چند تا از بچه ها گوشهٔ کتابشان نوشتند: تفسیر مجمع البیان.(۱)

ص:۱۸

۱- . همان، ص ۶.

۷. در آینهٔ دیگران

آقای رحیمی در را باز می کند. از جایمان بلند می شویم. روی صندلی اش جاگیر می شود. سرش را می چرخاند: «آقاسعید، چیزی پیدا کردید؟» سعید سرش را بلند می کند.

قرار بود سعید نظر دو نفر از علمای بزرگ را دربارهٔ مجمع البیان پیدا کند. سعید از جایش بلند می شود. نزدیک استاد می ایستد: «استاد، شهیدمطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام دربارهٔ این تفسیر این طور می گویند که مجمع البیان ازنظر ادبی و حُسن تألیف، بهترین تفسیر است.»

تعجب می کنم. تازه دارم کنجکاو می شوم دربارهٔ مجمع البیان بیشتر بدانم.

سعید کاغذش را بالا می آورد: «شهید اول هم به یکی از شاگردانش می گویند تابه حال در علم تفسیر، بهتر از این کتاب نوشته نشده.»

تعجبم بیشتر می شود.(۱)

ص:۱۹

۱- . همان، ص ۱۳۱و۱۳۸.

۸. ادب حکومت داری

مُعین الدین(۱) دارد دیوان های شهر را بررسی می کند. وزیر هم کنار او ایستاده.

دربان داخل می آید و احترام می گذارد: «جناب حاکم، رعیتی آمده و خواسته ای دارد. می خواهد شما را ملاقات کند»

وزیر قبل از حاکم جواب می دهد: «مگر نمی بینید جناب معین الدین مشغول رسیدگی به کارهای شهرند. الان نمی شود...»

معین الدین کلامش را قطع می کند: «بگویید بیاید داخل.»

پیرمرد عصازنان سرش را بلند می کند و سلامی می کند. معین الدین به استقبالش می رود و او را می نشاند.

۱- ۱. سلطان معین الدین، از حاکمان مسلمان عصر علامه طبرسی.

وزیر ذهنش پر از سؤال است. حاکم کتابی می آورد و پایان کتاب را باز می کند: «این کتاب را شیخ ابوعلی طبرسی نوشته و برایم فرستاده است. دلنشین است. آخرش چند توصیه برای حاکمان نوشته که کلید مشکلات حکومت است.» ورق می زند: «از انتظار ارباب رجوع در محل کار بپرهیز و این کار را حتی برای یک بار کوچک مشمار.» کتاب را می بندد: «حالا فهمیدی چرا پیرمرد را راه دادم؟»(۱)

ص:۲۱

۱- . همان، ص ۷۰.

۹. بزرگی خدا ببین

امین الـدین دور حوض مـدرسه قـدم می زد و مباحثهٔ طلبه هـا را تماشـا می کرد. طلبـهٔ جوانی جلو آمـد و سـلام کرد. امین الـدین لبخنـد زد و احوالش را پرسید. جوان گفت: «حضرت استاد، نصیحتی بفرمایید.»

امین الـدین به آسـمان و درخت ها نگاه کرد. اشک در چشـمانش جمع شد: «گناه کوچک و بزرگ ندارد. همهٔ گناهان بزرگ اند؛ چون خدا بزرگ است. پس همهٔ گناهان را ترک کن.»

طلبه ذهنش درگیر می شود: «استاد، پس چرا می گویند بعضی گناهان، صغیره اند؟»

امین الدین به نشانهٔ تأیید سر تکان می دهد: «گناهان در مقایسه با هم کبیره و صغیره دارند؛ ولی در برابر خدا، همه کبیره اند.»

طلبه این نکته را تا حالا نشنیده بود. برایش تازگی داشت.(۱)

۱- . همان، ص ۱۲۵.

۱۰. آدم شدن، چه مشکل

دارم بـه قصـهٔ چنـد روز پیش فکر می کنم. از گـذر رد می شـدم که پسـرکی، تـا مرا دیـد، چنـد کلمـهٔ زشت بهم گفت. چیزی بهش نگفتم و عصبانیتم را خوردم.

در مجلس شـیخ می نشینم. دارد سورهٔ فرقان را تفسیر می کند. به آیهٔ ۶۳ می رسد. نفس عمیقی می کشد: «باید مراقب باشـیم. خدا در این آیه برخی را بندهٔ خودش می داند. یعنی از آن ها راضی است. چه آدم هایی؟ آن هایی که وقتی حرف درشت می شنوند، تلافی نمی کنند، فحش نمی دهند و با بزرگواری رد می شوند.»

دارم فکر می کنم خدا از من راضی است یا نه؟(۱)

ص:۲۳

۱- . مجمع البیان، ج۷، ص ۲۷۹.

تصویر



ص:۲۴

۱۱. تفسیری کامل

آقای رحیمی زیر «بسم الله» نوشت: «ویژگی های یک تفسیر خوب:...» حدس زدیم چه نقشه ای توی سرش است. همین طور که درِ ماژیک را می گذاشت، برگشت. «خب، چرا معطلید؟ بگید دیگه! چی به ذهنتون می رسه؟»

صادق قُرق را شکست: «معلوم کنه چه سوره هایی مکیه و کدوم مدنیه.»

دیگر دست بلند کردن لازم نبود: «معانی کلماتو توضیح بده»، «اِعراب جمله ها رو منظم آورده باشه»، «شأن نزول ها رو ذکر کنه»، «نظرهای مختلفو مطرح کنه»، «اسامی سوره ها رو....».

استاد سروصدا را خواباند: «همهٔ این ها که می گید درسته. امشب موقع مطالعه یه نگاهی به مجمع البیان بندازید. همهٔ این ویژگی ها اونجا هست.»(۱)

ص:۲۵

۱- . پیشوای مفسران، ص ۱۰۲.

۱۲. اخلاق نیکان

کلاس تمام شد. قبل از استاد، زدیم بیرون. آخر، توی کلاس از خِنگ بازی امیر نمی توانستیم جلوی خنده مان را بگیریم. جمع شده بودیم.

امیر آمد بیرون. من گفتم: «بچه ها، ابوعلی سینا اومد.» جمعیت منفجر شد. امیر سرخ شد و لبخند تلخی زد. ادامه دادم: «آخه پسر، چقدر خنگی! مسئلهٔ به این سادگی رو همه فهمیدن؛ غیر از تو که ده بار استاد برات توضیح داد.» ناگهان فهمیدیم استاد از پشت سرمان رد می شد و انگار حرف هایمان را شنیده بود.

ص:۲۶

جلسهٔ بعد، استاد حضورغیاب نکرده، نشست. قیافهٔ ناراحتی به خودش گرفت. بسم الله گفت و این گونه شروع کرد: «این روزا داریم دربارهٔ مرحوم طبرسی صحبت می کنیم. پس چه بهتر که از ایشون چیز یاد بگیریم. در تفسیر سورهٔ حجرات، ایشون این طور می گن...»

همه ساکت شده بودند.

«...خدا نمی خواد افراد جامعه با هم اختلاف داشته باشن. می خواد همه مثل یه روح و بدن باشن. برای همین، گفته مؤمنین همدیگه رو مسخره نکنن تا کینه و اختلاف پیش نیاد. حالا اگه شما چیزی رو خوب فهمیدین، به جای مسخره کردن بقیه، خدا رو شکر کنید.»

سرم را پایین انداختم.(۱)

۱- . مجمع البیان، ج۹، ص ۲۰۴.

۱۳. مظلوم، محبوب خدا

شیخ امین الدین سؤالی مطرح کرد و همه را به فکر انداخت: «چرا خدا در قرآن این قدر روی بخشش و گذشت تأکید می کند؟ آیا معنی اش این است که خدا ظالم را دوست دارد؟»

همه ساکت بودند و فکر می کردند. شیخ با نگاهی به این طرف و آن طرف جلسه، فهمید کسی جوابی پیدا نکرده. خودش پیش قدم پاسخ شد: «علت اصلی اش این است که خدا مظلوم را دوست دارد. می خواهد او با عفو و گذشت، به پاداش بزرگ الهی برسد. می خواهد به مظلوم محبت و احسان کند، به خاطر گذشتش. حالا آدم می فهمد که چقدر با بخشش می تواند به خدا نزدیک شود.»

ص:۲۸

۱۴. کلید موفقیت

سا ل ها شاگرد شیخ بود. آمده بود برای خداحافظی. می خواست به یکی از شهرهای دور هجرت کند، برای ارشاد مردم. دلش به نصیحتی از شیخ خوش بود که به او یادگاری می دهد. امین الدین کمی با شاگردش گپ زد. قرآن را باز کرد: اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجراً جمیلاً.

قرآن را بست: «فرزندم، اگر می خواهی تلاشت فایده داشته باشد و ثمر دهد، باید صبر داشته باشی. جلوی مشکلات و حرف وحدیث ها کمر خم نکن. بهترین وسیله برای جذب دل و مِهر مردم، اخلاق خوب است. با مردم خوب صحبت کن و با آنان مدارا کن. من هم برایت دعا می کنم. دست خدا به همراهت».(۱)

ص:۲۹

۱- . همان، ج ۱۰، ص ۵۷۱.

۱۵. یادگاری برای فرزند

ابونصر که وارد شد، پدرش مثل همیشه مشغول نوشتن و مطالعه بود. اندازهٔ جوان ها کار می کرد. پسر با خودش گفت: چقدر خوب است سؤالی بپرسم، تا هم چیزی یاد بگیرم و هم پدر استراحت کند.

«آقاجان،...» امین الدین قلم را کنار گذاشت. «...سؤالی داشتم. اجازه هست؟» رضایت پدر را از سر تکان دادنش فهمید. «چطور شد که مجمع البیان را نوشتید؟»

امین الدین نفس عمیقی کشید: «حسن جان، هیچ دوستی صمیمی تر از علم و دانش نیست و هیچ علمی بالاتر از دانش قرآن وجود ندارد. من از جوانی دنبال قرآن و علوم آن بودم. از جوانی توی سرم بود که تفسیری درست و حسابی بنویسم؛ آخر، در بین شیعه، کتاب تفسیر کاملی وجود نداشت. تا اینکه ده سال پیش، دوستم یحیی اصرار کرد این کار را عملی کنم. البته از تبیان که شیخ طوسی نوشته بود، خیلی استفاده کردم؛ ولی کمی

ص:۳۰

پراکنده و نامرتب بود. این بود که دست به کار شدم.»(۱)

ابونصر به پدر نزدیک تر شد: «ولی مجمع البیان کمی مفصّل است. بهتر نیست تفسیر مختصرتری هم بنویسید که خوبی های آن را....»

«آخر من هفتاد سالم است، حسن.» کمی فکر کرد. «البته بد هم نیست. توکل به خدا، شروع می کنم. اسمش را می گذارم جوامع الجامع.»(۲)

۱- . مقدمهٔ مجمع البیان.

۲- . مقدمهٔ جوامع الجامع.

تصوير



ص:۳۲

۱۶. خداحافظ، خورشید

حسن دست پدر را می فشارد و اشک از چشمانش سرازیر می شود. پدر لبخندی به لب دارد و عرقی سرد بر پیشانی: «حسن، پسرم، خوشحالم که امسال هم توفیق داشتم و در روز عرفه با خدایم مناجات کردم.»

حسن همان طور که گریه می کند، دستان پدر را می بوسد: «ولی آقاجان، مردم با رفتن شما، فردا دیگر عید ندارند. چگونه دوری شما را تحمل کنیم؟»

امین الدین مثل همیشه آرام است: «با خدا باش، پسرم. هیچ گاه خدا را فراموش نکن. به فکر مردم باش و سعی کن همیشه گره شان را باز کنی و سنت های خوب را بین آن ها رواج دهی.» دستان حسن را فشار می دهد: أشهد أن لا إله الاّ الله... .(۱)

ص:۳۳

۱- . پیشوای مفسران، ص ۱۴۷.

۱۷. و باز هم دستِ دشمن

همهٔ شهر شده بود قبرستان. بعد از حملهٔ غزها، هیچ کس از ساعت بعدش خبر نداشت. آن ها به هیچ کس رحم نکردند. همه عزادار بودند. حالا هم که داغ شیخ، غصه شان را چندبرابر کرده بود. همه جمع شدند تا جنازهٔ شیخ را تشییع کنند. توی دلشان می گفتند: «توی این اوضاع و احوال، پناهگاهمان را از دست دادیم.»

یکی توی گوشم گفت: «می گویند شیخ را مسموم....»

سریع انگشتم را بالا آوردم و ساکتش کردم: «مگر نمی بینی سربازان غز دو طرف جمعیت ایستاده اند.»(۱)

۱- . همان، ص ۱۴۹.

۱۸. جانشین پدر

درس اخلاق استاد تمام می شود. قیافهٔ استاد ابونصر خیلی شبیه پدرشان علامه طبرسی است. من نوجوان بودم که شیخ طبرسی را دیدم. خیلی دوست دارم بدانم استاد حدیث های درس را از روی چه کتابی می خوانْد. جلو می روم. دست استاد را می بوسم: «استاد، می خواستم دربارهٔ کتابی که با خودتان می آورید، بپرسم...»

حرفم تمام نشده، با همان خندهٔ روی لبش، به کتاب نگاهی می کند: «این کتاب را از مرحوم پدرم گرفته ام.(۱) اسمش صحیفهالرضاست. همه اش روایات امام رضاست...» همین طور دارم به جلد کتاب نگاه می کنم. «...پدرم جزو راویان این روایات است.»

یادم می افتد که استاد، خودش هم کتاب مکارم الاخلاق نوشته اند. دربارهٔ اخلاق پیامبر و امامان است.(۲) چقدر این پدر و پسر شبیه هم اند.

ص:۳۵

۱- . همان، ص ۷۲.

۲- . همان، ص ۱۵۸.

۱۹. درس آخر

از ماشین پیاده شدیم. نزدیک خیابان طبرسی بود. وارد باغ رضوان شدیم. آقای رحیمی نزدیک قبر ایستاد: «اینجا آرامگاه مرحوم طبرسیه. مرحوم طبرسی در سبزوار از دنیا رفتن؛ ولی جنازه شون رو آوردن مشهد. می بینید که به حرم هم خیلی نزدیکه. برای دانشجوی علوم قرآنی لازمه که دست کم یک بار قبرِ ایشون رو زیارت کنه. حالا بیایید جلو تا فاتحه بخونیم.»(۱)

برای مطالعهٔ بیشتر

۱. محمدباقر پورامینی، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، پژوهشکدهٔ باقرالعلوم

ص:۳۶

۱- . همان، ص ۱۵۳.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹